

یارانه، مبنای، فوائد و مضرات آن

**دین
و
اقتصاد**

دکتر فیروزه خلعتبری

موضوعی که می‌خواهم در مورد آن بحث نمایم، سوبسید است. بحث در مورد سوبسیدها کار آسانی نیست ولی چون جزء مسایل اساسی کشور می‌باشد برای ما خیلی مهم و واجب می‌باشد. برای اینکه راجع به سوبسیدها صحبت کنیم اول باید به خود جامعه برگردیم و راجع به آن صحبت کنیم. آن چیزی که به اسم قرارداد اجتماعی مطرح است، بنای چیزی است که بر ارتباطات بین دولت به عنوان هویت جمعی یا بزرگ‌ترین هویت جمعی ملی به عنوان هویت‌های بعدی مطرح می‌شود. اگر در جامعه بنا باشد که ارتباطات بین هویت‌های فردی شامل اشخاص حقیقی و حقوقی بر مبنای اصول رقابت کامل و بازار باشد در این صورت این جامعه با حفظ ویژگی‌های خودش، مکانیزم کارآمدی را می‌تواند داشته باشد که بهترین نحو تخصیص، منابع را می‌تواند به وجود آورد. پس آن چیزی که در دیدگاه علم اقتصاد به عنوان بازار آزاد از آن یاد می‌شود و می‌تواند مجموعه را کنترل کند مکانیزمی است که بر مبنای یکسری اصول و فرضیات استوار است. ما در علم اقتصاد این اصول و فرضیات را آنقدر مفروض می‌دانیم که راجع به آنها صحبت نمی‌کنیم. اما این اصول عبارتند از:

الف - گردش کامل اطلاعات

ب - برابری و تساوی؛ یعنی دسترسی به فرصت‌های مساوی برای همه و یکسان بودن همه چیز در ابتدای امر.

بنابراین توانائی‌ها بر مبنای رقابت و نمایش آن در بازار و مهم‌تر از همه امکان حرکت و ورود و خروج آزاد و لحظه‌ای به هر زمینه و فعالیتی ظاهر می‌شود. اگر هر کدام از این مبانی از بین برود اصول بازار از بین می‌رود. در جامعه چون بازار داریم و تمام هویت‌های فردی نمی‌توانند بدون وجود یک نهاد هماهنگ کننده و متکی به باورهای اجتماعی زندگی کند همه ما قبول می‌کنیم و در همه کشورها نیز می‌بینیم که نهادی به نام دولت وجود دارد. دولت بزرگ‌ترین هویت جمعی است که می‌تواند رفتارهای جامعه را با مجوزهای خود جامعه، دستکاری کند.

دولت دو ابزار در اختیار دارد. یکی ابزاری است که می‌تواند منابع را از هویت‌های فردی به هویت جمعی بدهد و دیگری ابزاری است که می‌تواند منابع را از هویت جمعی (دولت) به هویت‌های فردی برساند.

بر این قاعده باید یک استثناء بگذاریم، آنجا که خود دولت به عنوان هویت فردی در مقام کارفرمایی عمل می‌کند باز هم رفتار آن فردی و رفتار جمعی نیست. آن چیزی که مطرح است هویت جمعی دولت در مقابل هویت‌های فردی است که این دو کانال رفت و برگشت را می‌رساند. دولت در مقام هویت جمعی هم نمی‌تواند بیشتر از دو صورت ظاهر شود: یکی به عنوان حافظ نسل‌های آینده، بنابراین حقوق نسل‌های آینده را حفظ می‌کند و یکی هم به عنوان برقرارکننده نظام اجتماعی عادلانه در جامعه؛ است یعنی هماهنگ‌کننده‌ای است که حقوق هویت‌های فردی را به آنها می‌دهد. با این ترتیب در علم اقتصاد دو نوع انتقال داریم که انتقال از هویت فردی به هویت جمعی، مالیات و انتقال از هویت جمعی به هویت فردی سوبسید نامیده می‌شود. به ساده‌ترین بیان

سوسپید یک مالیات منفی است، مالیاتی است با جهت مخالف مالیات پس هیچ چیز نهان، مبهم و ناشناخته‌ای وجود ندارد.

حال سؤال این است که چرا دولت می‌تواند این کار را بکند؟ یعنی چرا یک قرارداد اجتماعی این مجوز را به آن هویت جمعی می‌دهد که تراز بازار آزاد را به هم بزند؟ این به خاطر منافع جمعی و مزیت‌هایی است که به جمع داده می‌شود. ما می‌توانیم این مجوز را در یک قرارداد اجتماعی صادر کنیم. درواقع پشت این حرف‌ها باید یک باور وجود داشته باشد، چیزی که آن را اساسنامه یا نظام‌نامه هویت جمعی می‌گوییم. این نظام‌نامه بر یکسری اصول استوار است. یکی از این اصول دین است که جامعه مرجع باید به ترتیبی عادلانه اداره شود. عدالت مفهومی است که به ما و باورهای ما بر می‌گردد. من جزو آنها می‌باشم که عدالت را از مفهوم رالزی آن می‌پذیرم. رالز می‌گوید عادلانه‌ترین حالت زمانی است که ما هیچکدام ندانیم پشت کدام صندلی می‌نشینیم و آن وقت به توافقی برای ساخت جمعی برسیم. آن ساخت بدون تردید عادلانه‌ترین وضعیت خواهد بود چون ما نمی‌دانیم پشت کدام میز می‌نشینیم ولی می‌گوییم این میز این امتیازات را بگیرد و آن میز این امتیازات را بگیرد. هر وقت ما نشستیم یا تلاش کردیم و بدست آوردیم می‌توانیم وضعیت عادلانه است، چون:

الف: همه ما در مورد آن به توافق رسیدیم

ب: زمانی که توافق کردیم نمی‌دانستیم که این مال ما می‌شود یا نه؟

وقتی که این را برای یک مجموعه بین نسلی یعنی نسل‌های پیاپی بکار می‌بریم مفاهیم و مضامین خاصی پیدا می‌کند که می‌تواند مبنای رفتار اجتماعی برای پرداخت سوسپید یا دریافت مالیات باشد. بعد از این‌ها چیزی که باقی می‌ماند این است که تراز قدرت خرید و تراز خدمات دریافتی هویت‌های فردی جامعه نسبت به آنچه که احتمالاً در بازار آزاد و رقابت باعث می‌شود که تراز قدرت خرید یا تراز دریافت آن خدمات و مجموعه کالاهای عمومی جامعه، تک‌تک افراد در مقابل کل جامعه نسبت به وضعیت اقتصاد آزاد و کامل به هم بخورد. بنابراین وقتی دولت چیزی را به ملت می‌دهد برای مبنای است که اگر آن را ندهد نظام موجود اقتصادی اجتماعی نمی‌تواند آن را تخصیص دهد. ولی باور ذهنی این هویت جمعی که از آن قرارداد اجتماعی برخاسته است، ایجاب می‌کند که این چیزها به این گروه‌ها داده شود. در اقتصاد، نگرش ما مطلق نیست به این معنا که یک زمانی به وضعیت جاری نگاه می‌کنیم و یک زمانی به وضعیت نسبت به یک زمان دیگر نگاه می‌کنیم (به قیمت ثابت نگاه می‌کنیم). بنابراین هر مبحثی که در علم اقتصاد مطرح می‌شود از جمله سوسپیدها، می‌توانند به قیمت جاری یا به قیمت ثابت باشند که اینها اصول و مبنایی دارند. وقتی که برخورد بین نسلی است حتماً باید به قیمت ثابت حساب کنیم و اینکه کدام نسل را باز هم مبنای بگیریم تئوری دارد. وقتی که برخوردهایی که امروز ما می‌بینیم که متأسفانه هر چیزی را به جایی بسط می‌دهند، مبنای دارند. آنجایی که حق داریم به قیمت ثابت حساب کنیم، تئوری و مبنای دارد و آنجایی که به قیمت جاری حساب می‌کنیم، به همین دلیل است.

در مورد سوبسیدها نیز وضع به همین طور است. ولی غیر از این، دسته‌بندی دیگری نیز در مورد سوبسیدها وجود دارد. همانطور که در مورد مالیات‌ها نیز این دسته‌بندی را می‌بینیم. در سوبسیدها و مالیات‌ها دو نوع کیفیت مطرح می‌شود. در حالی که می‌پردازیم یا دریافت می‌کنیم یعنی عملاً دریافت و پرداختی صورت می‌گیرد، انتقالی وجود دارد که به آن سوبسید پرداختی یا مالیات پرداختی می‌گوئیم. زمانی که مفهوم این انتقال در یک جامعه پیش می‌آید ما می‌گوییم ضمنی است. یعنی اینکه اقدامی صورت می‌گیرد.

جریان واقعی وجود ندارد، جریان واقعی و عملی صورت نمی‌گیرد ولی اقدامی صورت می‌گیرد که آن تراز را بر هم می‌زند. بنابراین تمایز دیگری که باید بگذاریم این است که سوبسیدی که می‌پردازیم سوبسید پرداختی است یا سوبسید ضمنی.

در سوبسید پرداختی اتفاقی که می‌افتد این است جریان واقعی منابع از دولت به ملت یا از هویت جمعی به هویت فردی صورت می‌گیرد و در جامعه باید این دیده شود. در اینجا به این نکته باید توجه کنیم که تفاوت سوبسید پرداختی و سوبسید ضمنی در دیدن و ندیدن جامعه نیست. شفافیت حق دموکراسی است. برای اینکه آن قرارداد اجتماعی بین ملت و دولت ایجاد می‌کند که این شفافیت بوجود بیاید چون دولت را انتخاب کرده‌ایم، باید به مردم گزارش دهد و این گزارش و مداخله باید مطابق قرارداد اجتماعی باشد. پس شفافیت سوبسیدها، مالیات‌ها و عملیات بودجه‌ای، حق یک جامعه دموکراسی است و جزء حقوق مسلمی است که نمی‌توان گفت چرا پیاده شده است. ملت و هر هویت جمعی موظف و مکلف است به هویت‌های فردی خود به صورت شفاف گزارش دهد. مثلاً وقتی در جایی شرکتی بوجود می‌آید این شرکت یک هویت جمعی است و وظیفه دارد به تک تک شرکاء و سهامداران شرکت از عملکرد خود گزارش شفاف بدهد. در بودجه نیز همینطور، بنابراین وظیفه شفاف‌سازی سوبسید باید در بودجه و در گزارش خاص دیگری ارائه شود که به صورت حسابداری است و کل ماجرا را نشان می‌دهد ولی عملی که سوبسید پرداخت می‌شود عمل کلان و کل نیست بلکه مداخله موردی و ریز است. بنابراین جدای بحث کلان سوبسیدها باید دفتری وجود داشته باشد تا اولاً، ریز جهت‌گیری‌ها دیده شود و ثانیاً، اثر آن مشخص گردد.

دولت برای ملت باید توجیه کند که چرا سوبسید پرداخت کرده و نتیجه دستاوردی که از این امر حاصل شده است، چه بوده است.

ما دولت را به عنوان هویت جمعی در دو مقام می‌بینیم. این دو مقام یکی به عنوان حافظ نسل‌های مختلف است و یکی تراز در درون یک نسل است. سوبسید هم همین است. دولت باید مشخص کند از حقوق چه کسی می‌گیرد و به چه کسی می‌دهد. شاید بد نباشد که به پول نفت اشاره کنیم. همواره مقامات در فرصت‌های مختلف مردم را متهم می‌کنند که پول نفت را می‌خورند. بالاخره، اگر این محصول بین نسلی است کلی از آن متعقل به ما است که باید سهم ما مشخص شود. سهم مالیات‌ها نیز همینطور است. دولت باید مشخص کند چقدر سوبسید از محل مالیات‌ها و چقدر از محل ذخیره نسل‌های دیگر می‌دهد. این امر در یک قرارداد اجتماعی و در یک جامعه

متکی به مردم سالاری گزارشی است که مشخص می‌کند انتهای آن از کجا به کجاست. چه اثری دارد و اثر آن بر نسل‌های آینده چه خواهد بود.

اگر دولت به آموزش سوبسید می‌دهد، فقط نسلی که آموزش رایگان یا ارزان قیمت می‌گیرد منتفع نمی‌شود بلکه نسل‌های آینده نیز از این سوبسید منتفع خواهند شد. پس در ارزیابی مزایا و منافی که این سوبسید داشته است، دولت باید تصویر شفاف جریان بین نسلی را مشخص کند. همچنین می‌بینیم که سوبسید ضمنی هم می‌تواند در این چارچوب تعریف شود. سوبسید ضمنی جریانی است که عملاً اتفاق نیفتاده است ولی مفهوم عملیات این است که تراز کل قدرت خرید جامعه یا منافع دریافتی جابه‌جا شده است، درست مثل مالیاتی ضمنی.

همه با مالیات تورمی آشنا هستیم. مالیات تورمی یک مالیات ضمنی است. کسی چیزی نمی‌دهد و نمی‌گیرد ولی تراز بهم می‌خورد و بعد آنوقت به نفع دولت هم تمام می‌شود (منابع به جیب دولت می‌رود) سوبسید ضمنی هم داریم. سوبسید ضمنی را چند عامل می‌تواند ایجاد کند. این عوامل موارد مختلفی هستند که قابل دسته‌بندی است.

یک مورد عام بیرونی است. به عنوان مثال در کشوری که چند نرخ ارز وجود دارد می‌توان گفت که آن حاشیه نرخ ارز در واقع برای دریافت‌کنندگان ارز ارزان‌تر سوبسید ضمنی است. مورد بعدی می‌تواند به دلیل کنترل‌هایی باشد که دولت قیمتی را کنترل می‌کند. مثلاً برای کود شیمیایی یک قیمت تعیین می‌کند که با قیمت بازار تفاوت پیدا می‌کند و کسی که این کود را می‌خرد به طور ضمنی قدرت خرید پیدا می‌کند و تراز امکانات در جامعه جابه‌جا می‌شود. مورد دیگر این است که دولت به عنوان کارفرما، کالایی را عرضه می‌کند که اصلاً بازار ندارد و برای این کالا قیمتی تعیین می‌کند که می‌تواند عامل ایجاد سوبسید باشد.

در مورد سوبسید ضمنی باید به تفاوت بسیار ظریف بین سوبسید ضمنی و آن چیزی که رنت Rent یا افزونه می‌گوییم (رانت زبان فارسی) توجه کنیم. سوبسید ضمنی تراز است یعنی مجموعه بدهستان‌هایی است که به صورت ناملموس اتفاق می‌افتد. مثلاً اگر قیمت بنزین در ایران در مقایسه با کشورهای خلیج فارس تفاوت دارد، به خودی خود سوبسید نیست بلکه یک رانت است: یعنی کسی که قیمت ارزان می‌پردازد رانت می‌گیرد. تراز رانت‌ها دو طرف می‌شود که سوبسید ضمنی بین این دو طرف است، یعنی چه دو طرف مشخص شوند؟ یعنی ما دو کارگزار را مشخص می‌کنیم که می‌تواند دو هویت فردی یا دو هویت جمعی باشند یا می‌تواند یک هویت جمعی در مقابل مجموعه‌ای از هویت‌های فردی باشند. آیا دولت به مردم سوبسید ضمنی می‌دهد یا نه؟ در این صورت باید کلیه مبادلات ملت با دولت هم به قیمت بازار آزاد قیمت‌گذاری شود و تراز این مبادلات و تراز انتقال نامشهود آن مشخص گردد، وقتی این مشخص شد در مقابل کلیه انتقالات دولت به ملت و تراز آن نیز مشخص می‌گردد. تراز این دو که مشخص شد موضوع سوبسید ضمنی می‌شود ولی هنوز یک شرط دیگر هم دارد. این انتقالات باید نسبت به بازار آزاد یعنی نسبت به یک نقطه تعادل پایدار صورت گیرد. یعنی نمی‌توان گفت اگر قیمت یک کالا در بازار ۸۰ تومان است و دولت ۴۰ تومان آن را می‌پردازد، می‌دهیم پس ۴۰ تومان مابه‌التفاوت، سوبسید است. اصلاً ممکن است که

آن بازار، نادرست باشد. آنچه که در تراز بازار آزاد و مقدار تعادل است، می‌تواند مبنای سوبسید ضمنی باشد در حالی که رانت یک جریان انتقالی است. ما می‌توانیم تراز را داشته باشیم که هنوز عامل رانت در آن هم وجود داشته باشد. همین‌طور می‌توانیم مجموعه‌ای داشته باشیم که عامل سوبسید در آن باشد ولی هنوز سوبسید نباشد در اصطلاح انگلیسی می‌گویند که (Subsidy Element) دارد. یعنی یک عامل سوبسید در آن باشد ولی سوبسید کل نباشد. بنابراین آن چیزی که به نام سوبسید و در نهایت به صورت سوبسید ضمنی مطرح می‌شود موضوعی بسیار پیچیده و ظریفی است که متکی به یک مبنای تعادل است و متکی به یک مجموعه کلان رفتارهای بین دوهویتی است که ما در مورد آن بحث می‌کنیم. فقط در بنزین می‌توانیم بگوئیم که شرکت نفت یا وزارت نفت می‌تواند مدعی آن باشد. آن وقت به ارتباطات بین وزارت نفت و جامعه و ارتباطات بین جامعه و وزارت نفت می‌رسیم. اینجا دولت دیگری می‌آید و طرف جامعه می‌نشیند و دیگر دولت پشت شرکت نفت نیست. هویت جمعی که اینجا است وزارتخانه‌ای به نام وزارت نفت یا شرکتی به نام شرکت نفت است که طرف مقابل آن مجموعه، هویت‌های فردی به عنوان جامعه و یک هویت جمعی کلان به نام دولت است. دولت از شرکت نفت حقوق نسل‌ها، سهم ما از نفت را می‌خواهد. پس اگرچه سهم ما از نفت فرضاً روزی یک بشکه نفت باشد این بشکه نفت آن ارزشی است که متعلق به ماست.

دولت نمی‌تواند خودش نفت را به یک نرخ ارزان بدهد بعد به یک نرخ گران به مردم بفروشد و بگوید که نفت مال ما بوده است. دلار حاصل از فروش آن به هر قیمتی که باشد مال مردم است. اگر با دلار حاصل از نفت شکر وارد می‌شود، دلار آن مال ماست. پس به ما سوبسید نداده‌اند. پس زمانی که حقوق بین نسلی مطرح می‌شود موضوع خیلی ظریفتر از این ماجراست. یعنی هیچ‌کس حق ندارد منافع حقه و آن چیزی که متعلق به هر کدام از این هویت‌هاست را بگیرد و بعد بگوید سوبسید ضمنی می‌دهم این بحث را در مورد مالیات‌ها داریم. دولت بسیار بدهکار است و هر روز تورم ایجاد می‌کند اتفاقی که می‌افتد این است که روزی یک میلیون تومان آنقدر ارزشمند بود که می‌گفتیم طرف میلیونر است اما امروزه همه ما میلیونر هستیم. به عبارتی دیگر امروز میلیونر دیگر معنایی ندارد چرا که دولت با مالیات تورمی، ارزش پول را از بین برده است. در سال ۶۶-۶۷ دولت آنقدر به بانک مرکزی بدهکار بود که ۹۵ یا ۹۶ درصد دارایی‌های بانک مرکزی بدهی‌های دولت بود. امروزه هم دولت ۳ برابر آن بدهکار است. ولی کاری کرده است که ساختمانی را که زمانی دو میلیون تومان خرید و فروش می‌شد امروز با صد و سی، صد و چهل میلیون تومان نمی‌توان آن را خرید. این بی‌ارزش شدن پول است.

مابه‌التفاوت آن پول با این رقمی که ایجاد شده است، مالیات تورمی است که همه پرداخت کرده‌ایم و هیچ‌کس هم متوجه نشده است. بنابراین جریان‌ات انتقالی که صورت می‌گیرد به صورت ضمنی است. اینها تراز هستند که باید به موقع به آنها توجه شود. اگر این را می‌پذیریم باید ببینیم که چه چیزی مبنای رفتاری می‌تواند قرار بگیرد.

آن چیز مبنایی است که آن موقع ما می‌توانیم نام آن را سوبسید بگذاریم و راجع به آن بحث کنیم یا نام آن را مالیات گذاشته و راجع به آن بحث نمائیم.

آیا دولت در مقابل ملت در چارچوب قانون اساسی ضوابط اجتماعی دارد و یا نه؟ اگر دارد این قرارداد مبنا است و دولت نمی‌تواند آن را از بین ببرد. شاید هر کدام از ما چندین بار به قانون اساسی مراجعه کرده‌ایم. آیا حقوقی که در قانون اساسی گفته شده است امروزه دریافت می‌کنیم؟ حداقل معیشت قابل قبول را دریافت می‌کنیم؟ مگر نه اینکه در قانون اساسی ما میثاق بین ملت و دولت نوشته شده است.

اگر نوشته شده است پس حق ماست. آیا این دولت گزارش می‌دهد که این حداقل را به مردم می‌دهد یا خیر؟ و اگر چیزی می‌دهد آیا حق دارد بر ما منت بگذارد؟ همچنین قراری نداریم.

به هر حال وقتی به سیر تکاملی دولت نگاه می‌کنیم دست کم این قدر می‌توانیم بگوییم که تا سال ۱۳۶۷ که اصول بازار پذیرفته نبود، تا این میزان توسری نمی‌خوردیم ولی از زمانی که اصول بازار پذیرفته شد که باید هم می‌شد متوجه می‌شویم که به جای اینکه این اصول بازار مبنای رفتاری و شفاف کردن روابط ما و رساندن ما به آن حداقل‌های قانون قرار بگیرد، به طور خودکار مبنای چماق زدن بر سر ملت قرار گرفته است. کدام دولت در دنیا سوبسید نمی‌پردازد. یک مورد نمی‌توان پیدا کرد. همه دولت‌ها در دنیا هم سوبسید واقعی و هم سوبسید پرداختی ضمنی می‌پردازند. در بعضی از کشورها مثل سوئد خیلی گسترده است. حتی در خود آمریکا هم خیلی گسترده است. پس این ادعایی که امروزه مطرح می‌کنیم چیست؟ همواره ادعای ما این است که آنچه ما می‌پردازیم نادرست است.

به نظر می‌رسد که وقتی ما از سوبسید صحبت می‌کنیم چون این مبنا را فراموش کرده‌ایم ادعا ارتباطی بوجود آمده است که این ارتباط نه با آن میثاق اجتماعی و نه با آنچه که در دوره انتقال دیده‌ایم سازگار است. حال می‌رسیم به اینکه وقتی شفاف شد ما به کجا می‌رسیم. گفتیم شفافیت حقی است که قانون اساسی داده و حقی است که هر بشری در جامعه می‌خواهد. وقتی که این سوبسید شفاف شد دولت باید در مقابل تفاوتی که در تراز قدرت خرید و دریافت منابع اجتماعی ایجاد شده توجیه داشته باشد. آن وقت مطرح می‌شود که آیا سیاست پرداخت سوبسیدها سیاست درستی است یا نه؟ ما نمی‌دانیم سیاست دولت چیست؟ ما نمی‌دانیم مرکزی که ایجاد شده است چیست؟ چطور می‌توانیم در تاریکی راه برویم و بعد بگوئیم که پرداخت سوبسید زیاد است. روزی که مشخص شد که این پرداخت‌ها و این انتقال ناعادلانه است مکانیزم‌های اجرایی آن نیز باید در همان روز مشخص شود. یعنی نمی‌توانیم مثلاً فوراً سوبسید را هدفمند کنیم و روشی را که در آمریکا کار شده است را در کشور پیاده نماییم. چرا نمی‌توانیم، برای اینکه هدفمند کردن سوبسیدها هزینه‌هایی دارد. این هزینه‌ها نیز باید توجیه داشته باشد. نمی‌توانیم هزینه‌ای ایجاد کنیم که بیشتر از کل تفاوت باشد و بعد بگوئیم که مثلاً عدالت را رعایت می‌کنیم. پس زمانی که قانون اساسی و میثاق مشخص شد مبنای عدالت نیز مشخص است و هر حرکتی به آن مبنا نزدیک باشد توجیه دارد و لا غیر.

در بحث‌هایی که در مورد هدفمند کردن سوبسیدها در ایران می‌شود در اکثر موارد یک تئوری داده می‌شود. می‌گویند که به پشت حقوق آنها اضافه می‌کنیم. چند درصد مردم کشور که مشمول این سوبسید می‌شوند؟ اصلاً حقوق می‌گیرند؟

بر اساس کدام آمار می‌توانیم مشخص کنیم که تعداد کسانی که در خانوار این حقوق را می‌گیرند چند نفر هستند؟ در روستاها می‌خواهیم چکار کنیم؟ بعضی‌ها نیز معتقدند که می‌توان این سوبسیدها را روی برکه تأمین اجتماعی آنها پرداخت کرد. اینجا نیز سؤال این است که چند درصد مردم تأمین اجتماعی دارند؟ آن درصدی که ندارند چه؟ آن نهادی که می‌خواهد نظارت کند چقدر هزینه دارد؟ تئوری‌های اقتصاد می‌گویند همیشه هدفمند کردن نمی‌توان به نفع مجموعه باشد چون گاهی اوقات هزینه‌های هدفمند کردن آنقدر برای جامعه زیاد است که به آن مابه‌التفاوت نمی‌ارزد. آیا این هزینه‌ها را دیده‌ایم؟ آیا فکر آنها را کرده‌ایم؟ تا آنجایی که من می‌دانم ما حتی نمی‌دانیم توزیع مصرف اقلامی که ما آنها را مشمول سوبسید می‌دانیم در این جامعه چقدر است. در جلسه‌ای در کمیسیون برنامه و بودجه برگزار شد (ماجرای سوبسید که شاید یکی از تلخ‌ترین روزهای زندگی من بود) در این خصوص توضیح دادیم اما ابهام از آنجا ناشی می‌شود که متأسفانه تک تک آن جمعیتی که در جلسه بودند که متأسفانه بیش از نصف آنها به عنوان نماینده باید حافظ منافع و حقوق باشند، نمی‌دانند برای چه پشت آن میزها نشسته‌اند و نمی‌دانند حافظ منافع مردم هستند و منافع مردم در آن میثاق اجتماعی ما چطور تعریف شده است!!!

سوبسید و مالیات موضوع‌های بسیار ظریف یک جامعه هستند. یک طرف به میثاق اجتماعی و یک طرف به حقوق فردی در جامعه می‌رسد. با یک شیوه نگاه کردن به موضوع سوبسیدها عمل بسیار غلطی است. امروز نمی‌توانیم که چکار می‌کنیم و آنچه را که داریم با یک چوب بزنییم چون می‌تواند به مراتب گمراه‌کننده‌تر باشد. اینجاست که به عنوان هویت فردی باید از دولت سؤال کرد که این چیزی که ادعا می‌کند به ما می‌پردازد چیست؟ واقعاً قبل از اینکه این ماجرا روشن بشود هیچ کاری نمی‌توانیم انجام دهیم. سوبسیدی که در حال حاضر می‌پردازند، همه می‌توانیم ببینیم که کدهای ۵۰۰ هزار در بودجه کاملاً این سوبسیدها را دارند. آن چیزی که در بنزین به ما می‌پردازند چیست؟ ببینیم این کجا نوشته شده است؟ بالاخره کلان آن باید ثبت شده باشد. می‌رویم بدتر از این را می‌بینیم. وقتی مبادلات بین دولت است صدای کسی در نمی‌آید.

زمانی بحث برق در کشور خیلی داغ بود که ادعا می‌کردند ما سوبسید می‌دهیم، به وزارت نیرو گفتیم که برق را گران کردید باید آب را هم این قدر گران کنید. اگر فکر کنید بزرگ‌ترین کسی که از بالا رفتن قیمت برق ضرر می‌کند خود وزارت نیروست. بحث یک مقدار ظریف است. واقعیت این است که اگر ندانیم سود و زیان این ماجرا به چه کسی می‌رسد و تراز قدرت از چه کسی به چه کسی منتقل می‌شود، نمی‌توانیم آن را به عنوان یک سیاست اجرا کنیم. دولت نمی‌داند که چه کار می‌کند. در سوبسید ضمنی که ادعا می‌کنیم باید چه کار انجام دهیم؟ اگر باور داریم که سوبسید ضمنی وجود دارد و قبلاً نیز گفتیم که در این مورد انتقالی صورت نمی‌گیرد. برای حذف این نوع سوبسید چه کار باید بکنیم؟ اینجا باید به عواملی که این سوبسید ضمنی این حرکت ناملموس را

ایجاد کرده است برگردیم. در جامعه وقتی که می‌گوییم تورم بد است یک مبنای آن است که تورم عاملی است که به صورت ناملموس و نامشهود و بدون مکانیزم‌های مشخصی تراز قدرت خرید را به هم می‌زند پس این یک عامل است وقتی که می‌گوییم سوبسید به خاطر ارز است. باید اولین قدم این باشد که تفاوت نرخ ارز را از بین ببریم. اول باید عامل ایجاد سوبسید را از بین ببریم بعد به صورت مشهود و ملموس ببینیم که آن سوبسیدی که به صورت ضمنی داده می‌شده است حالا به کجا می‌رسد. تصور کنید قدرت دلار را ۸۰۰ تومان کردیم حالا سوبسید بنزین و نفت یا نان چقدر می‌شود؟ آنها را چگونه خواهیم پرداخت؟ اولین کار این است که به آن ارزش‌گذاری‌های بین‌المللی برگردیم. تفاوت فقط سوبسید نیست بلکه تفاوت‌های دیگر هم وجود دارد. مثلاً اگر من برای شرکت نفت خدماتی انجام داده‌ام بخواهم به دلار ۸۰۰ تومان امروز بگیرم، حقوق من چقدر خواهد شد، ارتباطات دولت چقدر باید بشود؟ همه اینها را برگردانیم و دوباره عامل سوبسید را حساب کنیم و ببینیم چه می‌خواهیم و چند درصد می‌خواهیم. به این سادگی نمی‌توان فقط ارز را ۸۰۰ تومان کرد و سایر موارد را کنار گذاشت.

باز هم تندروی کرده‌ایم و یک عامل را حساب نکرده‌ایم، عدد دو رقمی نداده‌ایم. شاید یک روش ملموس‌تر وجود داشته باشد. توجیهی که همیشه می‌آوریم و توجیه بجایی هم هست این است که سوبسید ضمنی باعث می‌شود مردم اسراف نمایند. همه ما به دفعات شنیده‌ایم که ثروتمندان ماشین‌های کلاس بالا سوار می‌شوند، اکثر ماشین‌ها را آنها سوار می‌شوند. ولی باید بدانیم که این ماشین کلاس پایین بیشتر از ماشین‌های آنها بنزین مصرف می‌کنند. ضمناً فقط ماشین آنها نیست که بنزین مصرف می‌کند بلکه تاکسی، اتوبوس و ... که مورد استفاده عموم قرار می‌گیرند نیز بنزین مصرف می‌کنند. بعضی‌ها می‌خواهند با حذف سوبسید از اسراف جلوگیری نمایند. ولی ببینیم آیا عامل اسراف این است؟ طبق مطالعه‌ای که بر روی چند کشور در حال توسعه و توسعه نیافته مخصوصاً آمریکا انجام دادم نتیجه اسفناکی را نشان داد، نتیجه این بود که یک آمریکایی می‌تواند با آن درصدی که من می‌پردازم هفت برابر من بنزین بخرد. (آن موقع یک گالن بنزین یک دلار و سی سنت بود و درآمد سرانه آمریکا ۲۷ هزار دلار بود) بنابراین اینجا جدای از اعداد یک معیار در دست ماست. معیار این است که چند درصد درآمد سال یک جامعه متوسط بابت یک قلم کالا که باعث سوبسید می‌شود مصرف می‌گردد و چقدر آن داده می‌شود. یعنی تخصیص نیروی کار به تخصیص ارزش کار یک فرد متوسط، یک نهاد متوسط در جامعه مبنا قرار می‌گیرد. در دنیا نمی‌گویند که چون بغل دیوار خانه من آن یکی همسایه قاچاق می‌کند پس باید همه جمعیت را چوب بنزین قاچاق راه حل خود را دارد. یعنی ابزار سوبسید غیرمستقیم و سوبسید ضمنی را نمی‌توانیم برای کنترل قاچاق برای کنترل اخلاق یا برای هرچیز دیگری در جامعه بکار ببریم. به این نقطه می‌رسیم که اگر بخواهیم به صورت کلان بگوئیم، ما حتی از ابزاری که برای اندازه‌گیری سوبسید مستقیم و ضمنی به کار می‌رود، استفاده نمی‌کنیم. یعنی بیائیم توجیه کنیم (اصلاً نمی‌گوییم می‌پردازیم یا نمی‌پردازیم) که ابزار اندازه‌گیری چه بوده است. پس عاملی که سوبسید را ایجاد می‌کند، ابزاری که اندازه‌گیری می‌کند نادیده گرفته می‌شوند و سرانجام می‌خواهند آن را درست کنند و مدعی

می‌شوند که این درست کردن حق است و به نفع جامعه است، این منطق را ما نمی‌فهمیم! یعنی اگر بحث را به صورت کلان شروع کنیم آنچه که درنهایت به عنوان شفاف‌سازی سوبسید مطرح می‌شود که می‌تواند خوب یا بد و یا حق یا ناحق باشد و با میثاق اجتماعی ارتباط داشته باشد یا نداشته باشد که ما نمی‌دانیم. آنچه درنهایت من می‌توانم بگویم این است که طرز نگرش باعث می‌شود که حقوق حقه ملت زیر پا گذاشته شود.

اگر مفاهیم و مضامین را قبول داریم کاری که باید انجام داد این است که باید برای بحث‌های جاری تعهدی در دولت بوجود آورد. یعنی من در تمام سخنانم بودن و نبودن ابزار را توجیه نکرده بلکه فقط اصول را مطرح کرده‌ام. دولت باید به این اصول پایبند باشد اگر قبول داریم دولت باید پایبند باشد و یا قبول نداریم و میثاق اجتماعی چیز دیگری می‌گوید بیاییم این را درست کنیم. (یکبار من گفتم حقوقی که دولت به من می‌پردازد برای ۸ ساعت زندگی شرافتمندانه در شأن یک انسان متمدن کافی نیست من از دو فاکتور، ۸ ساعت کار و شرافتمندانه بودن را مطرح کردم و حالا یکی ۸ ساعت را مطرح می‌کند و یکی از شرافتمندانه بودن، در هر دو حالت، عدالت اجتماعی و میثاق اجتماعی را زیر پا می‌گذاریم.)

باید دولت را به اجرای میثاق اجتماعی، قبل از ایجاد هرگونه تغییر در تراز قدرت خرید و دریافت منافع جامعه، موظف نماییم و این باید به صورت شفاف و ملموس و مشهود باشد و دولت در ترازنامه کاری خود بگوید که این کار را انجام داده است.

ما باید به دولت بگوییم که ۸ سال است این کار را کردیم و در چهار سال برنامه دوم و قبل از این، یک تراز ۸ ساله به ما بدهید که چه کار کردید، چه دستاوردی داشتید و چرا می‌خواهید این راه را ادامه دهید.

این را مقدم بر آن سیاستی که دولت می‌خواهد اجرا کند باید از دولت بخواهیم وقتی که تراز درآمد و عادلانه بودن آن براساس میثاق اجتماعی، مشخص شد آن وقت می‌توانیم جهت‌گیری آینده را مشخص کنیم و بگوییم که آیا انجام شود یا نه. خلاصه دولت براساس میثاق اجتماعی که بین ملت و دولت امضا می‌شود و مردم با انتخاب دولت میثاق را امضا کنند مکلف می‌شوند که تراز قدرت خرید و دریافت منابع را براساس مبادله آزادانه تغییر دهد. این حق دولت است ولی حق ملت هم خواستن توجیه از عملکرد دولت می‌باشد.

در مورد مالیات‌ها و سوبسیدها این حق وجود دارد. در لوایح بودجه همیشه عملکرد سال قبل می‌آید (البته متأسفانه چون نمایندگان به خاطر حقوق خود آنها را هم از یاد برده‌اند که چرا سال قبل گفتید ده واحد خرج می‌کنید، ۱۲ واحد یا ۶ واحد شد یا مثلاً این خرج که کردید دستاورد آن چه شد)

مثل همین هم باید برای سوبسیدها باشد یعنی گزارشی باید به مجموعه گزارشات بودجه اضافه شود که عملکرد انتقالات از دولت به طور دقیق و شفاف را نشان دهد. در بسیاری از موارد سوبسیدهای برون مرزی به مردم بیگانه می‌دهیم. مثلاً محققى که اینجا می‌نشیند و برای خارج از کشور کار می‌کند، یک نوع سوبسید درازمدت به بیرون می‌دهد خیلی واضح و مشخص است و

هیچ کس هم از او بازخواست نمی‌کند. ولی چون او می‌بیند که در داخل دولت این رانت را به بیرون می‌دهند و او نیز از بیرون دریافت می‌کند و تا این مشخص نشود هیچ چیز نمی‌توانیم راجع به سوبسید بگوییم. این همان چیزی است که من به عنوان یک اقتصاددان از دولت می‌خواهم و هیچ چیز بیشتری هم نمی‌خواهم، ما یک قرارداد اجتماعی داریم. این قرارداد اجتماعی قانون اساسی است. قوانینی که بر مبنای آن به دولت نگاه می‌کنیم. بر آن مبنا دولت باید ثابت کند که سوبسید می‌دهد یا نمی‌دهد. اگر می‌دهد ما خیلی متشکریم می‌تواند بگیرد.

دکتر مؤمنی: من فکر می‌کنم این تصویری که شما ارایه فرمودید در واقع طراحی یک نحوه برخورد ایده‌آل است. یعنی باید این‌گونه باشد ولی می‌دانیم که تمام بحث‌های دولت در ایران در زمینه نرخ ارز و سوبسیدها و سایر مسایل دیگر در ظاهر حرکت به سمت شفاف‌سازی است. ولی صورت واقعی قضیه این است که با کمال تأسف نهاد دولت در ایران را به لحاظ اقتصادی می‌توان به یک تضاد تشبیه کرد. اینکه معتاد هر بهانه‌ای می‌آورد و هر کاری می‌کند غایت و آمال آن این است که مشکل اعتیاد خود را کمی آرامش بخشد. مسئله نه شفاف‌سازی، نه مسئله عدالت اجتماعی و نه هدفمند کردن است. بلکه این معتاد زمان مصرف موادش رسیده است و اکنون منابعی برای تأمین آن ندارد ولی سعی می‌کند صورت‌های خاصی به آن بدهد. حالا در یک چنین شرایطی شما توصیه‌تان چیست؟ به اضافه اینکه بر مبنای آن راه حل پیشنهادی که مطرح کردید که دولت به صورت نظام‌مند و با کنترل‌ها و نظارت‌های مدنی و در چارچوب یک فرایند شفاف به تعهدات و میثاق خود وفادار بماند این در زمره آن چیزهایی است که گفت «اگر بشود خیلی جالب است» ولی رسیدن به آن مسیر طولانی است. در فرایندی که هنوز به آن وضعیت نرسیده‌ایم واقعاً چه کارهایی می‌شود انجام داد که آسیب‌هایی که هم نسلی و هم بین‌نسلی هست در اثر این اقداماتی که دولت می‌کند به حداقل برسد؟

دکتر خلعتبری: فرمایش خیلی خوبی است. من خیلی گذرا از روی موضوع گذشتم. گفتم که عنان ایجاد رانت باید از بین برود یکی از این عوامل هم در واقع دولت است. دولت بزرگ و پدرسالار است در عین حال که می‌گوید همه بیایند و بر سر ما منت می‌گذارد که بیایید من خرج شما را می‌دهم، واقعیت این است که خرج من را نمی‌دهد بلکه خرج خود را می‌دهد. ولی بر سر من منت می‌گذارد. ماجرای که پیش آمده این است که دولت در مقام هویت فردی خود یعنی کارفرما یکسری کارها را انجام می‌دهد. حالا چون این هویت فردی بزرگ شده است و چون آن میثاق اجتماعی نادیده گرفته می‌شود آنجایی که دولت وظایف هویت جمعی را دارد که این وظایف عبارت است از همان وظایف بین نسلی و درون نسلی - اینجا می‌بینید که فاز بزرگ آن برای خود اوست. به بیان «رالز» اگر بخواهم صحبت کنم این طرف می‌داند که کدام صندلی برای خود اوست. بنابراین امتیازات را به آن صندلی می‌دهد که در واقع این صندلی است که گرفتاری ایجاد کرده است. این صندلی را باید برداریم.

من مدت‌هاست که معتقدم راه حل مشکلات همان «طرح مالکیت فراگیر» است. حرف این است که دولت کارفرمای خوبی نیست. دولت می‌داند بر روی کدام صندلی می‌نشیند و چون می‌داند، امتیازات را نیز به همان صندلی می‌دهد و تا امتیازات به آن صندلی مشخص داده می‌شود چیزی دریافت نمی‌کنیم. پس بهترین و اصولی‌ترین راه اصلاح جامعه این نیست که سوبسید را شفاف کنیم یا فوراً قطع نمائیم. اگر شفاف شود خیلی خوب است ولی امروزه بهترین و اصولی‌ترین روش از بین بردن عوامل ایجاد سوبسیدهای ضمنی است متأسفانه سوبسیدهای ضمنی نان و بنزین بی‌آبرو شده نیست، سوبسید ضمنی ما منافی است که عده گزافی دارند زیر میزی می‌برند و هیچکدام از ما نمی‌بینیم. تراز رانت‌های این جماعت را که نگاه کنید خیلی بیشتر از کل پولی است که می‌گویند راجع به بنزین می‌پردازیم. پس اگر اولویت‌گذاری کنیم برای اینکه به آن مدینه فاضله برسیم اولویت من به عنوان یک اقتصاددان، کوچک کردن دولت است. معتاد باید از بین برود. پدری که می‌بیند بچه‌اش معتاد است باید یک فکری بکند، خانواده‌ای که با یک معتاد سروکار و بالاخره باید این را بداند که به صورت قطعی و قاطع که امروز اگر کاسه و بشقاب است فردا فرش است و پس فردا ناموس است. باید قبل از اینکه معتاد وضعش خراب شود یک کاری کرد. عامل اعتیاد دولت کارفرما بودن اوست که باید از بین برود. پس مهم‌ترین اولیوی که می‌توان بیان کرد همان واگذاری فعالیت‌های اقتصادی دولت به بخش خصوصی است.

(متأسفانه برنامه سوم با همه سروصدایی که کرد این کار را نکرده است). یعنی دولت نباید دیگر از این صندلی‌ها نصیب ببرد. چرا! چون وقتی دولت هویت جمعی است دیگر حق رای ندارد و در این خواسته‌های هویت فردی دولت مجری است و وقتی می‌داند خود صاحب سهم است و می‌خواهد مجری باشد این دیگر خلاف عدالت می‌شود. خود رای می‌دهد و می‌دانست که می‌گیرد پس در این میان ما فیلم می‌شویم. در عدالت «الزی» ما نمی‌توانیم چنین عملی را بپذیریم. بنابراین اولین قدم کوچک کردن دولت است. دولت فقط باید ناظر باشد. بنابراین در اینجا اولویت اول خود دولت است. اگر این عمل اتفاقاً نیفتد، هر قدر هم شفاف‌سازی نمائیم همین عملی که در بودجه امسال اتفاق می‌افتد در سال بعد هم اتفاق می‌افتد. (الحمدالله پول نفت هم کاهش می‌یابد و آقای نوربخش هم پادشاهی می‌کند و می‌رود قرض می‌گیرد. دیشب در اینترنت دیدم که دنبال این هستند که رتبه‌بندی ایران را هم از ET بالا می‌برند که به هر حال اوراق قرضه ما را یک کمی بهتر بخرند) هم ۵۰۰ میلیون تومان قرض می‌گیریم هم می‌گوییم پول نفت کم شده است، دلار را گران می‌کنیم تمام عوامل ناز و نوازش کردن معتاد را ایجاد می‌کنیم. بنابراین باید با ریشه مبارزه کرد و مبارزه با ریشه یعنی اینکه دولت در اینجا فقط ناظر باشد و سهم نداشته باشد.

راه حل این است که عرض می‌کنم، البته اگر بتوانیم اجرا کنیم و اولویت برای آن بگذاریم. البته برنامه سوم کمترین دستاورد را در زمینه واگذاری دارد. اصلاً هیچ اقدامی انجام نداده است و فقط چندین شرکت به بورس اضافه شده است. این جایی است که باید ریشه را از بین برد. شما باید عامل ایجاد رانت را از بین ببرید.

دکتر مؤمنی: کوچک‌سازی دولت هم در واقع به تعبیر علمای یک مشترک لفظی است. مثلاً ممکن است شما کوچک‌سازی را بفرمایید و یک مفهومی را مراد کنید. دیگری ممکن است همین مفهوم را به کار ببرید و یک معنای دیگر را مراد کند.

بنابراین چون شما طرفدار از بین بردن عامل ایجاد رانت هستید لطف کنید ابهام‌زدایی بفرمائید. تاریخ اقتصاد سیاسی ایران این‌طور نشان می‌دهد که اگر منظور از کوچک کردن این است که ما قبل از به‌هنجار کردن و قاعده‌مند کردن و قانون‌گرا کردن دولت، دولت را مجبور کنیم اموال خود را حراج کند، این یک الگوی رفتاری را برای دولت ایجاد می‌کند و اگر این معنا مراد باشد تاریخ اقتصاد ایران نشان می‌دهد که معنای آن این است که دولت در عصر و حرج بیفتد. اینکه آن ولنگاری‌ها را بخواهد انجام دهد و همیشه در ایران تا زمانی که ساخت اقتدارگرای سیاسی داشته باشیم دولت وقتی که برای انجام آن ولنگاری‌ها مشکل پیدا می‌کند هنجاری رفتار نمی‌کند، واکنش‌های خیلی غیرمتفاوتی را نسبت به ملت روا می‌دارد و فشارهای غیرعادی را می‌آورد. بنابراین در کوچک‌سازی دولت مسأله زمان‌بندی آن مطرح است و دیگری اقدامات ضروری همراه آن است. یعنی مقدم بر ایده کوچک‌سازی دولت برای اینکه شرایط برای کوچک‌سازی فراهم شود دولت باید اقدامات دیگری انجام دهد و تا آنها محقق نشود کوچک شدن دولت مشکلات بزرگتر می‌کند.

خانم طاهری: کسی که دولت به او می‌فروشد چه شرایطی دارد؟ آیا خریدار احتمالی کار را می‌تواند ادامه دهد؟ یا همان تولید دست و پا شکسته که تا به حال توسط دولت انجام شده است صورت می‌گیرد یعنی اصلاً تکلیف آن چیزهایی که بوجود آمده‌اند برای مردم مشخص نیست و هیچ چیز عاید مردم نمی‌شود.

دکتر خلعت‌بری: من همیشه سعی می‌کنم عبارت فارسی خصوصی‌سازی را به کار نبرم و همیشه می‌گویم واگذاری فعالیت‌ها؛ این کار را به عمد انجام می‌دهم، چون کلمه خصوصی‌سازی در فارسی یک معنای دیگری هم دارد بعضی «خودی» کاری که دولت انجام می‌دهد، طرح واگذاری اموالی که انجام می‌دهد همان فروش کاسه و بشقاب خانواده توسط معتاد است. واگذاری فعالیت‌ها نباید به عاملی تبدیل شود تا دولت بتواند ولنگاری‌های خود را ادامه دهد. کاملاً هم درست می‌فرمایید یک زمان‌بندی دارد مقدم بر واگذاری باید مرحله‌بندی را مشخص نمائیم و شرایط هر مرحله را مشخص کنیم. تا اینجا کاملاً موافقم ولی آنجایی که می‌فرمایید مقدم بر واگذاری، دولت بیاید قانون‌گذاری کند، موافق نیستم. چون معتقدم باید به جامعه برگردانیم و بگوئیم که این را شفاف می‌کنیم و اعلام وجود می‌کنیم و به همین دلیل هم در طرح مالکیت فراگیر واگذاری مشروط شده است. تعدادی واحد را آماده می‌کنید این واحدهای آماده شده را با یک اعلام قبلی بین‌المللی معرفی می‌کنید (حتی من از ورود خارجی نگران نیستم چون وقتی عقل‌گرایی باشد توانایی آن را داریم). مشخصات واحد آماده شده و حداقل خواسته‌ها را نیز اعلام می‌کنید و معتقدید که پیشنهادات باید حداقل خواسته‌ها را برآورده کند و سایر خواسته‌ها به نفع ملت باشد. ولی در

مقابل متقاضی یکسری خواست نیز دارد. نمی‌توانم با این قانون کار شما کار کنم، شما باید اجازه استخدام و اخراج نیروی کار را به من بدهید که این اصل در قانون ما نیست.

ولی اگر این نیاز را با شفافیت کامل و با ارزیابی‌های مرحله‌ای قدم به قدم جلو بگذاریم و در یک بدهستان ساختاری بتوانیم نظام قانونی را تصحیح کنیم و با این تعهد که دولت هرگز عقب نمی‌نشیند و همیشه پا پیش می‌گذارد. به گمان من ما می‌توانیم واگذاری‌ها را انجام دهیم. شروع آن می‌تواند از یک مرحله‌ای باشد که چسبندگی به دولت حداقل است ولی شرط دارد، شما نمی‌توانید یکی را رها کنید، اگر ۵ واحد نساجی دارید باید هر ۵ واحد را رها کنید نساجی تنها را رها نمی‌کنید بلکه نخ آن را رها می‌کنید. چون این سیستم باید آزاد باشد. پس در هر بسته واگذاری ما باید یک خط را رها کنیم نه یک عدد را. دولت نه هرگز این خط‌ها را کشیده است و نه هرگز خواسته که این را مشخص کند و نه حتی در جایی که قانون می‌گذارد. برای مثال در قانون سرمایه‌گذاری خارجی اصلاً دیده نشد که چه کسی باید به این مملکت بیاید و چرا باید بیاید. پس گفتگوی متقابل است. یک قدم جلو می‌گذاریم و یک قدم طرف مقابل به جلو می‌آید ولی حاصل آن نفع جمعی است اگر این دیده شود و برنامه باشد واگذاری‌ها صورت می‌گیرد.

زمان‌بندی آن نیز به این دلیل مهم است که هم جامعه و هم دولت هر دو باید به بن‌بست رسیده باشند، یعنی هر دو باید باور داشته باشند که این راه حل نیست. به نظر می‌رسد که مدتی است به اینجا رسیده‌ایم. ولی پول نفت افزایش یافت و یک مقدار دولت را منصرف کرد ولی حالا که پول نفت دوباره پایین می‌آید، باید فکر آن را بکنیم. دولت هم می‌بیند که نمی‌تواند اداره کند.

یک زمانی من مطالعه کردم که شاید نقطه درگیری من با بانک مرکزی بود. در آن مطالعه من نشان دادم که یک دلار صادرات غیرنفتی به صورت یک سبد مستقیم یا غیرمستقیم بیش از یک دلار ارز می‌برد و ما در آن زمان برای هر یک دلار ۶۰ یا ۷۰ سنت بیشتر دریافت نمی‌کردیم. به روایتی پول دریافت می‌کردیم که بعداً وضع از آن هم بدتر شد. من آن زمان اینطوری گزارش کردم که سیاست‌های تشویق صادرات غیرنفتی یعنی افزایش پول نفت به قدرت خدا. این محاسبه غلط است. تا سال گذشته هر وقت پول نفت بالا می‌رفت وضع صادرات غیرنفتی بهبود می‌یافت و هر موقع که پایین می‌آید چوب به سیاست‌ها می‌زدیم یا سیاست هم نبود بلکه ارزی بود این جایی است که باید به صورت یک نهاد اجتماعی بپذیریم به صورت متقابل و با شفافیت که مردم باید بدانند که چه می‌دهند و چه می‌گیرند، این واگذاری را انجام دهیم.

دکتر شاکری: اکنون ما در یک وضعیتی قرار داریم که بایستی بالطبع وضعیت مطلوبی را برای خود ترسیم کنیم و به سمت آن برویم. در اینجا دولت و بخش خصوصی کارآمد نیستند. بحث بر سر این است که برای اینکه به آن وضعیت برسیم این کار را چه کسی باید انجام دهد. من می‌خواهم عرض کنم که به هر حال باید یک دوره‌گذار و اجرا برای خود تصور کنیم و در آن دوره‌گذار نقش یک دولت را که هدف را به عنوان یک ضرورت تشخیص داده است و سعی دارد در این دوره به آن رسد. درحقیقت برای اصلاح وضعیت خود دولت هم باید نقش مؤثری ایفا نماید و اگر از آن حالت منفصل یا بافت ناصحیح فاسدی که دارد خارج نشود چه بسا به وضعیت بهتری

نتوانیم برسیم. این یک قضیه است یعنی اگر بخواهیم اقتصاد راه خصوصی کنیم، نقدینگی‌های اضافی دولت را کاهش دهیم، اصلاح ساختار انجام دهیم، سؤال من این است که آیا می‌توانیم بدون یک دولت دلسوز و تشخیص دهنده ضرورت‌ها و معتقد به این اهداف به این دست پیدا کنیم یا نه؟ یک بحث دیگر این است که شما می‌فرمایید دولت تا به حال هیچ کار نکرده است یا درحقیقت به مقتضیات جواب نمی‌دهد ولی ما باید شروع کنیم. اکنون در بخش خصوصی شما ملاحظه می‌فرمایید که نرخ بهره در بازار موازی ۴۰، ۵۰، ۶۰ درصد می‌باشد. اینها نقل و قول‌هایی است. اینها حکایت از بازدهی در یک بخش‌هایی دارد که به هر حال می‌تواند از آن اعتبارات استفاده کند و در بخش‌هایی هم شما می‌بینید که حتی با اعتبارات ارزان هم چه‌بسا برای او به صرفه نباشد یا رغبت ندارد که استقرار فعالیت داشته باشد.

این است که ما در تجربه گذشته می‌بینیم که در خصوصی‌سازی کسانی که بدون تجدید ارزیابی کارخانه‌ها را به آنها فروختیم یا یک رانتهی در آن تعبیه کردیم. به گونه‌ای که این بگوید پول پوست تخمه‌اش است و این برای من یک ارزش اضافی دارد که اگر من هم مدیر و کارآفرین نباشم می‌توانم از این استفاده کنم. این طور نبوده است که مثلاً ما بیاییم روی قیمت‌گذاری قضیه کار کنیم، شفافیت ایجاد کنیم، یک آرایش دقیق مالی در بنگاه‌ها ایجاد کنیم، یک حاشیه تشویقی بدهیم که آنها بیایند و آن را خصوصی کنیم. به هر حال اگر منابعی در اختیار بخش خصوصی باشد می‌برد و به آن بخشی که بازدهی فعالیت بیشتر است ما باید به عنوان یک زمینه و ایجاد بستر آن بازدهی‌ها را بخشکانیم. چون اکنون این نرخ بازدهی دارایی‌هایی مالی نیست که در محاسبه ارزش افزوده به کار می‌رود بلکه بازدهی در آن بخش‌هایی است که به عنوان نرخ تنزیل ارزش فعلی پروژه‌های سرمایه‌گذاری برای سرمایه‌گذار اهمیت دارد.

این باعث می‌شود که نه سرمایه‌گذاری کند و نه اینکه شوقی داشته باشد که برود و کارآفرین شود و بنگاه‌های دولتی را بگیرد و اداره کند، نظرتان را در مورد این دو موضوع بفرمایید.

دکتر خلعتبری: فرمایش اول شما برمی‌گردد به اینکه واگذاری‌های صورت گرفته نادرست

بوده است اینکه اصلاً تردیدی ندارد و من هم گفتم و روش درست کردن آن هم بحث شد ولی در فرمایش شما من این احساس را می‌بینم که شما تصور می‌کنید که دولت حاکم برتر بر مردم است. در اولین عبارتی که من مطرح کردم گفتم فرض بر این است که دولت هویتی جمعی است که برگزیده ملت است اگر ملت می‌فهمد و دولت بد عمل کرده است قرارداد اجتماعی زیر پا گذاشته شده است دولت باید بر سر جای خود بنشیند. بدون کودتا و براندازی هم نهادهای فعال در یک جامعه متمدن راه حل را نشان می‌دهد. مشکل بر می‌گردد به اینکه نهادهای این را نمی‌دانند. یعنی نمایندگان ملت نمی‌دانند که از حقوق مردم دفاع کند. نماینده نمی‌داند حقوق مردم چیست، افراد مناسبی را انتخاب نکرده‌ایم. آن کسی که در شورای شهر می‌نشیند نمی‌داند شهر یعنی چه و آن کس که در وزارتخانه می‌نشیند نمی‌داند دولت یعنی چه، این عوامل ساختارهایی را برای یک رسالت جمعی ایجاد می‌کند. در این رسالت‌ها به نظر من نهادهایی که به صورت جمعی فعال

می‌شوند، بیشتر می‌پذیرند که بار را به دوش بگیرند. مثلاً منظور از تأسیس این مؤسسه همین بوده است که این رسالت‌ها را اشاعه دهند. عین همین هم در دانشگاه و جاهای دیگر بوجود می‌آید. بنابراین زمانبندی طول می‌کشد. شما باید زمانبندی را مطلوب کنید باید جامعه، دولت و نمایندگان را به این مرحله برسانید.

باید قبول کنیم که موجودات زنده و فعالی هستیم که می‌توانیم منافع خود را تشخیص دهیم. بنابراین وقتی دولت را انتخاب کردیم از او انتظار داریم و وقتی انتظار داریم می‌خواهیم به ما جواب بدهد.

کدام سهامداری است که برود یک شرکتی بوجود آورد بعد بگوید هر کس هرچه خورد و برد مال خودش باشد. هر کس این کار را کرد، طرف پادشاه هم باشد می‌گوید ما هم می‌بریم. پس ما باید آن سازمان و نهاد را بوجود آوریم من واقعاً معتقد نیستم که خشکاندن اقتصاد زیرزمینی با بازداشت ممکن است من معتقدم با شفاف کردن آن با رو آوردن آن می‌شود تراز ایجاد کرد و این شفاف کردن وظیفه هویت جمعی است.

اگر دولت انجام نمی‌دهد، ما باید گروه فشار جامعه بشویم. باید اجازه ندهیم جامعه در جهل مرکب بماند اجازه دهیم که مسائل را ببیند. باید هر عملی در جهت دیدن این صورت بگیرد. چون منافع بین نسلی هست نمی‌توانیم فقط منافع خود را ببینیم باید ببینیم که نسل فردا چقدر از این وضعیت بدبختی می‌کشد. بنابراین اگر یک فاز هم به ضرر برسد مهم نیست پس شفاف کردن راه حل است دولت آن هویت برتر نیست دولت برگزیده حرام است و وظیفه دارد خواست مردم را اجرا کند. اگر جامعه این را نمی‌بیند و روشنفکر جامعه می‌بیند که جامعه نمی‌بیند به نظر من باید برای آن یکی فکری کرد.